

بسم الله الرحمن الرحيم

ارتقاء یا تخریب هویت در مدرسه؟ از مطلوبیت تا واقعیت!

(مجله زمزمه ۴-۸-۹۲)

اردوان مجیدی

majidi@irit.ir

www.irit.ir/majidi

منصوره ایران نژاد

کارشناس ارشد برنامه ریزی آموزشی

Irannejad14@yahoo.com

مدرسه حکمت بابلسر - موسسه مطالعات راهبردی فناوری اطلاعات

یکی از مهم ترین چیزهایی که زندگی مدرسه می تواند به کودک هدیه دهد باز شناختن مجدد خویشتن است؛ بدین معنی که کودک می تواند درباره خود به عنوان یک شخصیت مستقل و جدا از خانواده اش چیزهایی بیاموزد. یکی از اصلی ترین وظایف مدرسه تکوین شخصیت و ارتقای هویت دانش آموزان است. ولی امروز متأسفانه نسبت به خلا وجود آن در مدارس تأسف می خوریم. چیزی که بهانه آن شد که امروز به این مهم، در این مقاله پردازیم.

هویت سرزنجیره حرکت در مسیر کمال انسانی

در یک تعریف ساده می توان گفت هویت آن چیزی است که موجب شناسایی یک فرد شود. یعنی آنچه که مورد تمایز خود آگاهانه یک فرد از دیگری، نزد خود یا دیگران باشد.

هویت در نگاه تعلیم و تربیت اسلامی نقش اصلی و محوری دارد. دین تمام ماجرای زندگی را یافتن هویت الهی می داند. دین به تمام اجزا و عناصر هویت در طیف وسیع آن توجه نموده، و بر شکوفاسازی، مزیت بخشی و ارجحیت گذاری هویت فطری، معنوی و اخلاقی اصرار ورزیده است. علاوه بر این، دین بر تنظیم، متعادل سازی و اصلاح دیگر عناصر در احساس هویت و بازداری از افراط در احساس هویت فردی، صنفی، گروهی، خانوادگی، ملی، نژادی و مانند آن تاکید تام ورزیده، و همواره متذکر آدمی می شود تا از دام افراط و

تعصب های جاهلانه نژادی، ملی و همانند آن پرهیزد. دین به ابهامات هویتی پاسخ می دهد، و برای بحران های هویتی و معنادار زندگی فردی و اجتماعی راهکار ارائه می دهد.

از طرف دیگر نیازمندیهای جامعه و محیط نیز نقش مهمی را برای هویت ترسیم می کند. جامعه بشری در حال پشت سر گذاشتن تحول عمیقی است. این تحول تنها در فناوری و ابزارها و محیط خلاصه نمی شود؛ بلکه ابعاد این تحول به تدریج همه جنبه های زندگی انسان، از معناها و محورهای زندگی گرفته تا دین و مذهب و آموزش و سیاست و ... را در بر می گیرد. این تغییرات با سرعتی بسیار زیادتر از آنچه قبلا اتفاق افتاده بود، رخ می دهد. تنوع شرایط و خصوصیات چنین جامعه ای نیازمند انسان ها و افرادی است که در مقابل این تنوع دارای قدرت تصمیم گیری باشند. اولین چیزی که شخص به آن نیاز دارد تا بتواند قدرت تصمیم گیری در مقابل شرایط و مسائل خاص خود را داشته باشد، هویت است. شخص باید خود را به عنوان یک فرد مستقل که دارای هویت مشخصی است شناسایی کند. او باید خود را بشناسد، از نیازمندیها و توانمندی های منحصر به فرد خود آگاه باشد، اعتماد به نفس کافی را برای تصمیم گیری و عملکرد شخص خود داشته باشد، و مسئولیت اقدامات و رفتارهای خود را بپذیرد.

عده ای هویت یابی یا احساس هویت را محدود به دوران نوجوانی می دانند. اما باید اذعان نمود که احساس هویت در نوجوانی آغاز نمی شود و در نوجوانی خاتمه نمی یابد؛ بلکه این روند در سال های کودکی آغاز می شود و در طول عمر انسان ادامه دارد.

یکی از عوامل موثری که می تواند در رشد هویت دانش آموز تاثیر بگذارد، مدرسه است. مدرسه بعنوان مرکز تعلیم و تربیتی که دانش آموز ۱۲ سال از حساس ترین و سازنده ترین دوران زندگی خود را در آن می گذراند، می تواند نقش مهمی در رشد و پرورش هویت دانش آموز داشته باشد.

زنجیره مفقوده هویت در تعلیم و تربیت

اما آیا مدارس به هویت دانش آموز توجه می کنند؟ آیا هویت دانش آموزان در نظام آموزشی معتبر شناخته می شود؟ آیا نظام آموزشی برای حفظ، تقویت و ارتقاء هویت دانش آموزان برنامه و سازوکار مشخصی دارد؟ یا برعکس هویت و ارتقای هویت در مدرسه تخریب یا حداقل مورد غفلت واقع می شود؟

برای پاسخ به این سوالات بهتر است نگاهی به نمود عینی نظام آموزشی در مدارس موجود نماییم، و ببینیم مدارس موجود تا چه اندازه، زمینه رشد و ارتقاء هویت دانش آموز را فراهم کرده است؟

در نظام آموزشی فعلی، مطالب علمی مشخص و یکسانی، از طریق کلیشه های همسان و یک شکل، به صورت انبوه به دانش آموز تزریق می شود. نظام آموزشی موجود، برای تمام دانش آموزان و تمام محیط ها

یک کلیشه را ایجاد نموده، و همه دانش آموزان فارغ از اینکه در کجا (در شمال یا جنوب هستند، یا در تهران، یا در گیلان یا بندرعباس) و تحت چه شرایطی (اعم از شرایط محیطی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی) زندگی می کنند، و چه نیازهائی در زندگی و محیط خود دارند، برنامه درسی مشخص و یکسانی را تجویز می کند. یک دانش آموز فعال و پر تلاش و پر جنب و جوش، همان چیزهایی را یاد می گیرد، و طبق شرایطی تعلیم می بیند که یک دانش آموز غیرفعال و کم فعال نیز در همان شرایط، همان چیزها را یاد می گیرد.

نظام آموزشی فعلی دانش آموز را تحدید و تهدید می کند. از یک سو مسیر از پیش تعیین شده را برای او تعیین و او را در آن محدود می کند، و از سوی دیگر او را تهدید می کند که اگر برخلاف این مسیر حرکت کند، طبق معیارهای این نظام نمره نمی آورد، و آینده اش خراب می شود. نظام آموزشی یک خط تولید انبوه راه انداخته است و طی مراحل مختلف تحصیل، کلیشه های همسان و یک شکل را به دانش آموزان تزریق می کند. نظیر یک خط تولید کارخانه تولید اتومبیل که در طول مسیر، یکی درب اتومبیل را وصل می کند، یکی موتورش را، دیگری سیستم برقش را، در نظام آموزشی موجود نیز دانش آموز در خط تولید انبوه قرار گرفته، معلمی به او ریاضی درس می دهد، معلم دیگر ادبیات، دیگری فیزیک، و در نهایت نظیر نصب برکه کنترل کیفیت بر شیشه اتومبیل، مدرک تحصیلی به دانش آموز داده می شود. بدون اینکه دانش آموز بداند کجا می رود؟ چرا می رود؟ و چگونه می رود؟ بدون اینکه خودش راه خودش را انتخاب کند. نظام آموزشی به مثابه تولید یک محصول در خط تولید، هویت دانش آموز را از بین می برد. در چنین نظامی، سخن از تعدادی دانش آموز با خصوصیات و توانایی های مشابه است؛ و این نظام هیچ گونه تفاوت شخصیت، تفاوت نیاز، تفاوت استعداد و تفاوت مسیر رشد دانش آموزان را بر نمی تابد. نظام آموزشی دانش آموزان را به هم زنجیر کرده، و انتظار دارد که همه آنها با هم یک مسیر از پیش تعیین شده و واحد را، در برهه زمانی مشخصی، طی کنند.

در مدارس موجود به دانش آموز اجازه داده نمی شود "خودش" باشد، و مطابق استعدادهای، علایق، و خصوصیات فردی خود یاد بگیرد. به تفاوت های فردی دانش آموز توجهی نمی کند و هدف، یکسان سازی همه دانش آموزان، و در واقع تولید محصولات یکسان و یک شکل است.

از سوی دیگر، در ارزش یابی، دانش آموز به جای تمرکز بر کشف توانمندیها و پیشرفتهای یک دانش آموز، به مقایسه یک دانش آموز با دیگران می پردازد؛ و با رتبه بندی کردن دانش آموز، بر نقاط ضعف دانش آموز تاکید نموده و نسبت به پیشرفت درونی دانش آموز حساسیتی ندارد. چنین ارزش یابی هایی به جای ارزیابی انگیزه ها و علایق دانش آموز، به ارزیابی محفوظات دانش آموز می پردازد. ارزش یابی محصول نه تنها در ارتقاء و پیشرفت دانش آموز نقشی ندارد، بلکه به عنوان ابزاری در دست معلم، اعتبار قضاوت معلم را نیز خدشه دار می کند. این نوع از ارزش یابی در کاهش اعتماد به نفس دانش آموز نقش به سزایی دارد. علاوه بر این، چنین ارزش یابی با توجه به فشار روانی، فضای مقایسه و بار منفی مردود شدن، باعث ناهنجاری های رفتاری

و روانی در دانش آموزان خواهد شد، و از طریق ایجاد ترس و اضطراب، به آسایش و سلامت روانی آنان آسیب می‌رساند.

چنین نظامی ضمن اینکه بستری را برای دانش آموز، جهت شناختن شخصیت و خصوصیات خود (از طریق سازوکارهای ارزش‌یابی خود و نیز اجازه فعالیت در زمینه‌های مختلف و کشف استعدادها) فراهم نمی‌کند، به مستقل بودن و متفاوت بودن او نیز ارجح ننهاد، و به او در این جایگاه احترام گذاشته نمی‌شود. در واقع نظام آموزشی به اشخاص مجموعه کاملی از عینک‌های پیش ساخته می‌دهد که به جنبه‌هایی از جهان نگاه کنند (مثل چه چیزی را باور داشته باشند، چه چیزی را دوست داشته باشند، چه چیزی را تایید کنند و ...). هدف چنین نظامی تولید محصولات یکسان و یک شکل است. همچنین نه تنها به او اجازه متفاوت ماندن داده نمی‌شود (مثلا از طریق سازوکارهایی نظیر ارزشیابی ویژه گرا)، بلکه او را مطابق نیازمندیهای متفاوتش (با ایجاد سازوکارهایی چون برنامه درسی متنوع و ویژه هر دانش آموز) یاری نمی‌کند.

ریشه همه این نگاه‌ها به هویت، از این تعصب در برنامه ریزی درسی ناشی می‌شود که، برنامه ریزی درسی باید کاملا از پیش تعیین شده، با خرده اهداف و خرده اقدامات از پیش تعیین شده، کنترل شده، و دارای ارزیابی کاملا کلیشه شده و همسان شده از خرده اهداف باشد.

در واقع، نظام آموزشی موجود نه تنها سازوکار خاصی برای ارتقای هویت دانش آموز ندارد، بلکه به شدت به هویت فراگیران حمله می‌کند؛ زیرا چنین نظام آموزشی نیازمند فراگیرانی بدون هیچگونه دخالت در تصمیم‌گیری‌ها و امور دارد؛ و هویت افراد، مخمل ساختار تصمیم‌گیری متمرکز و برنامه ریزی شده نظام آموزشی است.

و این همان خروجی مورد انتظار نظام صنعتی است. نظام آموزشی موجود با حمله به هویت فراگیران، کارکنان و کارگرانی مناسب برای کارهای شاق و تکراری، و مطیع و حرف‌گوش کن تربیت کرده است. زیرا نظام آموزشی مهمترین چیزی که به دانش آموز یاد داده است، اطاعت است. در مدرسه به دانش آموز یاد می‌دهند که مسیر از پیش تعیین شده‌ای وجود دارد، و دانش آموز باید این مسیر را طی کند. کودک جستجوگر و پرسشگر و کنجکاو دیروز، به فارغ‌التحصیلی منفعل، مطیع و حرف‌گوش کن تبدیل شده است، که فقط بلد است مسیرهای از پیش تعیین شده و کاملا مشخص را طی کند، و با تغییرات کوچکی در مسئله، سرگردان می‌ماند. فارغ‌التحصیلی که در تفکر، استنباط و استدلال ناتوان است، و به محفوظات ذهنی متکی است. او نمی‌تواند یافته‌هایش را در میدان عمل بکار گیرد، و کار را به شکل عملیاتی و عملی انجام دهد. او اعتماد به نفس کافی برای انجام مستقل کارهایش را ندارد، قدرت نه گفتن ندارد، قدرت تصمیم‌گیری ندارد.

آمار روز افزون افراد جویای کار، در کنار صندلی های خالی جویای کارکنان توانمند، نتیجه آموزش و پرورش ناکارآمد ماست. واقعیت این است که صندلی های خالی متعدد موجود، کمتر از تعداد فارغ التحصیلان بیکار نیست. مشکل آن است که افراد متخصص و توانمند، و نه فقط دارای مدرک، که بتوانند آن وظایف را احراز کنند، وجود ندارد.

چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید!

آیا این خلاءها، ناشی از طبیعت تعلیم و تربیت عمومی است؟ آیا همانگونه که بسیاری از متولیان تعلیم و تربیت آن را پذیرفته اند، باید آن را به عنوان یک امر بدیهی در آموزش و پرورش عمومی و مدارس همگانی و نظام رسمی تعلیم و تربیت بپذیریم؟ آیا ما فقط انتقاد می کنیم و چیزی به عنوان جایگزین ارائه نمی دهیم؟ یا می شود جور دیگری از برنامه درسی، و مدارس را که در آن هویت دانش آموز مورد توجه و ارتقاء واقع شود، ایجاد کرد؟

مدرسه ای را تصور کنید که به عنوان محیط زندگی و کاری دانش آموز در نظر گرفته شده است. دانش آموز در محل فیزیکی یک کلاس در طی چند سال مستقر است. این کلاس برای چند سال به انتخاب دانش آموزان آن نام ثابتی دارد. مربی ثابتی هم با این دانش آموزان در آن کلاس دانش آموزان را در این چند سال همراهی می کند، و محل استقرار او نیز در همان کلاس است. تجهیزات فردی هر دانش آموز نیز طی چند سال ثابت است. برنامه درسی و اهداف آموزشی، محدود به حوزه ارتقای دانش نمی شود. بلکه علاوه بر آن به سه حوزه خصوصیات فردی، فرهنگ و مهارت نیز توجه موثری می شود. به جای تاکید بر یادگیری دروسی مانند ریاضی و علوم و فارسی، یادگیری در محیط کاربردهای واقعی صورت گرفته، و دانش آموزان در محیط مدرسه زندگی می کنند. در این زندگی کردن، بر کسب مهارت های اجتماعی و مهارت های زندگی، تاکید می شود. به جای یاد دادن به دانش آموزان، چگونگی یاد گرفتن، به بچه ها تعلیم می شود؛ و از آن فراتر در آنها علاقه به یادگرفتن ایجاد می شود. به جای تعریف از پیش تعیین شده جزئیات محتوای درسی، مسیر عمومی یادگیری تعریف شده و دانش آموزان با قرارگرفتن در آن، دانش مورد نیاز خود را می سازند. در اینجا دانش آموز به جای موجودی منفعل، به فردی فعال و دارای نقش تبدیل می شود. برنامه درسی با الگوهای متنوع برای دانش آموزان با سطوح یادگیری متفاوت، فراهم شده است و هر دانش آموز؛ در شرایط مناسب، متناسب با استعدادها و توانمندی های خودش، مورد تعلیم و تربیت قرار می گیرد. غرفه های آموزشی و مهارتی متعدد در مدرسه در نظر گرفته شده است. به طوری که؛ هر غرفه برای پاسخ به یک یا چند نیاز و ایجاد مهارت در دانش آموز طراحی شده است، و دانش آموز با توجه به نیازها، علاقه و استعداد خود در غرفه ای که دوست دارد شرکت می کند. از سوی دیگر، در ارزش یابی، با تکیه بر پیشرفت درونی دانش آموز، هر دانش آموز با خودش، با توجه به انگیزه ها و علایق و استعدادهایش، مورد ارزیابی قرار می گیرد.

مدرسه به عنوان نمونه ای از جامعه؛ به هر فرد در این جامعه نقش های متنوعی می دهد، و دانش آموزان با پذیرش مسئولیت های متنوع در مدرسه به عنوان یک محیط اجتماعی، ناخودآگاه در یک فرایند آموزشی قرار می گیرند. آنها مهارت هایی را کسب می کنند که کسب آن در غیر از چنین فرایندی تقریباً غیرممکن و دشوار است. در فضای مدرسه به دانش آموزان اعتماد می شود. حتی وقتی موضوعی اقتصادی نظیر بوفه مدرسه در میان است، با تکیه بر اعتماد به دانش آموز و ایجاد حس مراقبت از خود، بوفه بدون مسئول فروش است و هر دانش آموز پس از برداشتن کالا، اطلاعات خرید را در سیستم رایانه ای نصب شده در آن ثبت می کند. دانش آموز در محیط مدرسه از اینکه رفتارها و منش شخصی خود را بروز دهد، ترسی ندارد و احساس امنیت می کند. این احساس امنیت، حتی در انجام خطا (در محدوده ای که به دیگران آسیب نرساند)، منجر به آن می شود که او بتواند با آرامش خود را بشناسد، نقاط ضعف خود را بر طرف کند، توانمندیها و خصوصیات شخصیتی خود را بروز دهد، و با پشتیبانی انعطاف پذیر برنامه درسی، مربی و محیط مدرسه از او، در مسیری قرار گیرد که یادگیری منحصر به فرد خودش، هویت مستقل او را بسازد.

این ترسیمی خیالی از یک مدرسه انتزاعی در کتابها نیست. می توان نمونه‌هایی از آن را در محیط واقعی یافت. از جمله نمونه‌ای از این ترسیم ها در مدرسه حکمت بابلسر (که نام آن برای متخصصان تعلیم و تربیت و مدارس پیشرو نامی آشنا است؛ و مقاله هائی در مورد آن در همین نشریه زمزمه، و سایر رسانه‌ها منتشر شده است)، به صورت واقعی قابل مشاهده است. بحث ما بر آن نیست که مدرسه حکمت چنین است؛ بحث بر سر آن است که چنین ترسیمی از برنامه درسی و ارتقاء هویت امکان پذیر است.

جامعه در حال تحول امروز، نیازمند مدارسی است که بستر و سازوکاری مناسبی را برای این رشد فراهم آورد. هویت باید به عنوان یکی از مهمترین ارکان نظام آموزشی و برنامه درسی، قرار داشته باشد. وقتی از هویت صحبت می کنیم، یعنی تفاوت‌های فردی و ویژگی‌های متفاوت هر فرد را معتبر می شناسیم. نظام آموزشی برای دستیابی به این مهم، باید وجود این تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسد. برنامه درسی باید خصوصیات و توانایی های دانش آموز را درک کرده، برنامه متفاوتی برای این خصوصیات متفاوت ارائه نماید. الگوهای مناسب و مختلفی را برای شکل گیری هویت دانش آموز پیش روی او قرار دهد. به دانش آموز اجازه رفتار و عملکرد مطابق هویت خود را بدهد. او را در انتخاب مسیر یاری کند. و به او اجازه تصمیم گیری دهد. بدیهی است توجه به هر یک از این ابعاد نیازمند شکل گیری سازوکار ویژه و مناسبی در برنامه درسی و نظام آموزشی است. مدارس باید برای ارتقای هویت افراد برنامه داشته باشند، و ارتقاء چگونگی دست یابی به اعتماد به نفس، عزت نفس، ارزیابی خود، صبر و استقامت، پشتکار، جدیت، خلاقیت، مسئولیت پذیری، نظم و امثال آن، از موضوعات اصلی، و نه حاشیه ای مدرسه باشد. نتیجه چنین نظام آموزشی، فارغ التحصیلانی خواهند بود با هویت، مستقل، با توان تعامل مفید و سازنده با دیگران در یک اجتماع، با قدرت تصمیم گیری بالا، آگاه نسبت به محیط، با اعتماد به نفس و دارای اخلاق و خوی ستوده انسانی.

آیا مسیر خود را درست ترسیم کرده ایم؟

وقتی از تحول نظام آموزشی صحبت می شود، این انتظار در ذهن ایجاد می شود که تحول و تغییر طبق آنچه که اسناد تحولی پیش بینی کرده است، به مسائلی نظیر هویت پردازد. باید پرسید که سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و سند ملی برنامه درسی، تا چه حد به هویت توجه نموده، ارکان آن را در نظام آموزش جایگذاری نموده، و ملزومات آن را فراهم ساخته است؟

از برخی از منظرها، تحول ترسیم شده در این اسناد، اشاره هائی را به ارتقاء هویت دارند. ارزشیابی توصیفی، تقویت هویت توحیدی، تقویت هویت ملی، اینها چیزهائی است که در متن این اسناد به آن اشاره شده است. اما بیش از این، به نظر می رسد هنوز پاسخ کامل به سؤال مذکور چندان قانع کننده نباشد. هنوز نظام آموزشی ترسیم شده در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، در پوشش ابعاد مختلف هویت و حمایت از ارتقای آن، با آنچه به آن اشاره شده فاصله زیادی داشته باشد. به نظر می رسد این سند سازوکار عملیاتی مناسبی را برای ارتقای رویکرد نظام آموزشی در این زمینه، پیش روی آن قرار نداده است. بسیاری از عناصر مخدوش کننده هویت، که در سطور قبلی این مقاله به آنها اشاره شد، هنوز کماکان در ترسیم انجام شده از آموزش مطلوب در سندهای مذکور وجود دارد؛ و سازوکاری نیز برای تغییر آن تعریف نشده است.

آیا زمان آن نرسیده است که نگاه ها را نسبت به تربیت و تعلیم، نظام آموزشی، و برنامه درسی تغییر دهیم، و وظیفه نظام آموزشی را تنها تعلیم دانش ندانیم؛ بلکه پرورش وجوه شخصیتی دانش آموز، بویژه هویت را در رأس برنامه های خود قرار دهیم، و سازوکار ویژه ای جهت ارتقای آن سازماندهی نمائیم؟